

پلاتفرم گروه "پیام رهائی"

این ذره ذره گرمی خاموش وار ما
یک روز بی گمان،
سر می زند زجایی و خورشید می شود.
سیاوش کسرائی

مردم عزیز ایران، خواهران و برادران، و نسل های نوحاسته کشورمان!

چهل سال پیش ملت ایران برای نجات از قید و بند استبداد سلطنتی، که جانشان را به لب رسانده بود، و حدّ خودکامگی و بی‌اعتنایی به مردم به جایی رسیده بود که "شاهنشاه آریامهر محمدرضا شاه پهلوی" خطاب به ملت ایران - که صاحبان اصلی کشورند - گستاخانه می‌گفت: "یا عضویت در حزب رستاخیز را که خود ساخته‌ام بپذیرید و یا کشور را ترک کنید."، ناچار دست به قیام و انقلاب زدند تا بتوانند به زندگی در وطن‌شان ادامه دهند.

در واقع انقلاب به ملت ما تحمیل شد، زیرا در کشوری که حکومتش کوچکترین اعتنایی به حقوق و آزادی‌های مردم نداشته باشد، کار و زندگی میسر نیست. از اینرو مسئولیت هر آنچه از مصیبت و بلا طی چهل سال بر سر مردم ایران آمده، به گردن محمدرضا شاه و رژیم استبدادی اوست.

نظری کوتاه به گذشته نزدیک نشان می‌دهد چنانکه حکومت زنده یاد دکتر محمد مصدق، که مدافع سرسخت حقوق و آزادی‌های مندرج در قانون اساسی مشروطیت بود، به دست شاه برای خدمت به اربابان آمریکایی و انگلیسی-اش سرنگون نشده بود، و با دوام حکومت دکتر مصدق آزادی‌های مندرج در قانون اساسی تدوین شده پس از انقلاب مشروطیت، اعم از آزادی احزاب و جمعیت‌ها، آزادی مطبوعات، آزادی انتخابات مجلس شورای ملی و جز آن مراعات و اجرا می‌گردید؛ نیازی به انقلاب نبود. و آزادی‌خواهان و میهن‌دوستان به دنبال آیت‌الله خمینی، که در آن روزگار سالوسانه از آزادی و دموکراسی دم می‌زد، نمی‌افتادند و در دام ریا و تزویر او گرفتار نمی‌شدند.

اما، در فقدان تمامی نهادهای مدنی و طرد و سرکوبی همه رهبران ملی و مورد اعتماد مردم، آیت‌الله خمینی که برای پیشبرد خواست‌هایش در برابر شاه سرسختی و ایستادگی نشان می‌داد و موقعیت اجتماعی و مقام مذهبی‌اش او را از خطرات حکومتی مصون می‌داشت، مورد توجه آزادی‌خواهان و میهن‌دوستان کشور ما قرار گرفت.

آیت‌الله خمینی پس از تبعید به عراق و سپس به پاریس، به توصیه مشاوران سه‌گانه‌اش (دکتر ابراهیم یزدی، ابوالحسن بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده)، شعارهای دوگانه "آزادی و استقلال" آزادی‌خواهان را به منظور ایجاد وحدت بین مبارزان ضد استبداد پذیرفت، ضمناً زیرکانه و مکارانه به دو شعار مذکور، او هم یک شعار مبهم اضافه کرد و آن برقراری "جمهوری اسلامی" بود. وی در پاسخ به این سؤال: "جمهوری اسلامی" چه نوع جمهوری است؟ گفت: "مانند همین جمهوری که اینک در فرانسه وجود دارد." از آن تاریخ به بعد آیت‌الله مدافع سینه‌چاک آزادی و دموکراسی گردید و متعهد شد که در صورت پیروزی انقلاب روحانیت حکومت نخواهد کرد. چنین بود که آیت‌الله خمینی توانست رهبری قطار انقلاب را به دست گیرد.

در حقیقت آنچه موجب شد تمامی انقلابیان برنامه‌های خود را موقتاً کنار گذاشته و دنبال آیت‌الله خمینی به راه افتند، قابلیت و سوابق درخشان او نبود، بلکه اولاً در شرایط بگير و ببند وحشیانه‌ای که بر جامعه حاکم شده بود، جاذبه بی‌پروایی و مبارزه‌جویی او ملت به ستوه آمده از استبداد سلطنتی را به سوی او جلب کرد؛ ثانیاً مسدود بودن همه راه‌های مبارزه به سوی آزادی و دموکراسی، حتی فقدان کوره‌راهی برای اعتراض و انتقاد، مردم ستم‌دیده را برای رهایی وادار به استفاده از ظواهر مذهبی می‌نمود، که آسیب‌پذیری کمتری داشتند. بدین ترتیب فریادهای الله اکبر از

پشت بام‌ها بلند شد. و زنان و دختران مبارز چادر سیاه به سر کردند. شبهه‌ای نیست که این امر نشانه‌گرایش خلق-الساعه همگان به اسلام و تشیع نبود، ولی به جنبش رنگ اسلامی زد و جایگاه آیت‌الله خمینی را در رهبری جنبش تثبیت نمود.

سرانجام انقلاب پیروز شد و آیت‌الله خمینی در مقام رهبر انقلاب به ایران بازگشت. وی به محض ورود به ایران برای ادای احترام به شهدای راه انقلاب، به بهشت زهرا رفت و در آنجا طی نطقی درباره تغییر نظام سلطنتی چنین گفت: "... فرض می‌کنیم که یک ملتی تمام‌شان رأی دادند که یک نفر سلطان باشد، بسیار خوب، اینها از باب اینکه مسلط بر سرنوشت خودشان هستند رأی آنها قابل عمل است. لکن اگر چنانچه یک ملتی رأی دادند، ولو تمام‌شان، به این که اعقاب این سلطان هم سلطان باشند، این به چه حقی ملت پنجاه سال پیش از این سرنوشت ملت بعد را معین می‌کند؟ سرنوشت هر ملتی به دست خودش است. کسانی که صد سال پیش زندگی می‌کردند حق نداشتند سرنوشت ما را تعیین بکنند، این ملتی که سرنوشت خودش باید به دست خودش تعیین شود، در این زمان می‌گوید: "ما نمی‌خواهیم این سلطنت را..."^(۱)

لکن دفاع آیت‌الله خمینی از آزادی و دموکراسی به سرعت فروکش کرد، و وی مدت زمان بسیار کوتاهی بعد از بازگشت به ایران، هر آنچه را در پاریس راجع به دموکراسی، مردم سالاری، حکومت ملی و غیره گفته بود، از بیخ و بن انکار نمود. وی درست یک ماه پس از پیروزی انقلاب، خطاب به دانش آموزان و فرهنگیان قم که به "زیارتش" رفته بودند، گفت: "به اینهایی که از دموکراسی و دموکراتیک حرف می‌زنند گوش ندهید، اینها با اسلام مخالفند. قلم‌های مسموم اینها را که صحبت از ملی و دموکراتیک و این چیزها می‌کنند، می‌شکنیم." چنین بود که مردم کشور ما پس از انقلاب بهمن ماه ۵۷ از زیر چکمه استبداد سلطنتی به زیر نعلین استبداد دینی کشانده شدند. و جعبه جادویی آیت‌الله خمینی هم - یعنی جمهوری اسلامی‌اش - در مجلس خبرگان گشوده شد، و رژیم "ولایت فقیه" پا به میدان نهاد؛ در حالی که نظام "جمهوری" با پسوند "اسلامی" و محتوای "ولایت فقیه"‌اش اصلاً جمهوری نیست. چرا که شالوده "جمهوری" آراء مردم است، در حالی که "حکومت اسلامی" بر شریعت و احکام ثابت دینی متکی است. اولین کسی که در مجلس خبرگان پرچم "ولایت فقیه" را برافراشت، سید حسن آیت، همکار نزدیک مظفر بقایی و دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی ایران بود. وی هنگام بحث در مورد این اصل گفت: "من یکی از طرفداران و مدافعین جدی این اصل هستم و شاید قبول نمایندگی این مجلس برای این بود که تا آنجایی که در قدرت دارم در گذراندن این اصل کمک کنم، چون حکومت اسلامی را بدون این اصل مستقر نمی‌دانم. یعنی این اصل باید اجرا شود."^(۲)

اینک پس از گذشت چهل سال مصیبت‌بار و مشقت‌زا - که ارمغان "جمهوری اسلامی و ولایت فقیه" به ملت ایران است - نسل‌هایی از مردم ایران که در انقلاب بهمن ماه ۵۷ و ثمرات حاصل از آن دستی و دخالتی نداشته‌اند، به حق می‌گویند: "به چه حقی کسانی که چهل سال پیش می‌زیستند باید سرنوشت ما را تعیین کنند، سرنوشت هر ملتی در هر زمانی باید به دست آن ملت تعیین شود. ما نمی‌خواهیم این "جمهوری اسلامی" را ..."

^۱ برای دسترسی به منابع آنچه از تاریخ معاصر ایران در این پلاتفرم آورده شده، و کسب اطلاعات بیشتر، لطفاً به کتاب "ایرانیان در نکابوی آزادی و استقلال"، که در وبسایت <https://payamrahaee.net> قابل دسترسی است، مراجعه فرمائید.

آدرس ایمیل "گروه پیام رهائی": editor@payamrahaee.net

^۲ سوابق وابستگی مظفر بقایی به بیگانگان در دوره حکومت شادروان دکتر محمد مصدق و شرکتش در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر کسی پوشیده نیست. دولت جمهوری اسلامی نیز او را به علت همکاری با سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس به زندان انداخت و در آنجا افشا شد که حسن آیت هم در خدمت به سازمان‌های جاسوسی مذکور همکاری مظفر بقایی بوده است.

به باور ما در حقانیت ملت ایران، بویژه نسل‌های جوانش، کوچکترین شبهه‌ای وجود ندارد. حکومتی و نظامی که مردم ایران را صغیر دائم و مردمی کم‌شعور در ردیف ابلهان، جماعتی که قادر به تشخیص نیک و بد و سود و زیان خود نیست و به همین علت خود را قیّم آنها می‌داند، باید هرچه زودتر از سر راه ملت ایران برداشته شود، و رژیم‌ی که در عصر حاضر شایسته ملت ایران است، یعنی یک "جمهوری سکولار دموکراتیک" در کشور ما استقرار یابد چراکه ما نظام "ولایت فقیه" را به هیچ عنوان اصلاح‌پذیر نمی‌دانیم.

اینک ملت ایران پس از تحمّل ۵۰ سال استبداد سلطنتی و ۴۰ سال استبداد سبعانه دینی، در آستانه جنبشی برای تغییر رژیم قرار دارد. در چنین شرایطی امپریالیزم آمریکا برای تأمین مقاصد شوم خود حکومت جمهوری اسلامی را تحت فشارهای سخت اقتصادی و سیاسی گذاشته تا به زعم خویش با ویران کردن اقتصاد کشور و دشوار ساختن زندگی روزمره توده مردم، در یک کلام با شورش گرسنگی حکومت جمهوری اسلامی را سرنگون سازد.

امپریالیسم آمریکا حتی به ساختن بدلی (آلترناتیوی) برای رژیم حاکم فعلی هم دست به کار شده که عناصر تشکیل دهنده آن تفاله‌ها و بازماندگان رژیم استبداد سلطنتی سرنگون‌شده محمدرضاشاه بوده و در رأس آنها رضا پهلوی جای دارد. دولت آمریکا با این عمل مقاصد موزیانه چندی را دنبال می‌کند: ۱- آزادی‌خواهان و میهن‌پرستان ایرانی را که اکثریت آنها خواهان جمهوری سکولار دموکراتیک می‌باشند، اما هنوز به وحدت نظر کامل نرسیده‌اند، دچار تفرقه سازد، تا بسیج سازمان‌یافته و هدفمند مردم میسر نشود. ۲- در صورت موفقیت در ساقط کردن جمهوری اسلامی ایران، حکومت دست‌نشانده خود را جایگزین حکومت جمهوری اسلامی ایران سازد. ۳- و چنانکه سیاست بازگرداندن رژیم پهلوی توفیق نیافت از دستیابی آزادی‌خواهان و میهن‌پرستان به حکومت به هر نحوی که ممکن است جلوگیری کند.

ما معتقدیم هر تحولی در ایران می‌بایست درون‌زا و با تکیه به توانایی‌های ملت صورت پذیرد، و ناشی از شعور و آگاهی مردم به ضرورت تغییر و تحول باشد، نه در اثر گرسنگی تحمیلی و یا فشار و تهدید بیگانگان، و نخستین گام در این راه سازماندهی و برنامه‌ریزی است. خوشبختانه مبارزان قابل اعتمادی به این کار اقدام کرده‌اند. "شورای همکاری و هماهنگی گذار از جمهوری اسلامی" که سخنگوی آن آقای مهندس حسن شریعتمداری است در شرف تشکیل است. ما به یک شرط این شورا را تأیید می‌کنیم و موفقیت‌شان را آرزو داریم؛ و آن شرط اینکه، به دلایل ذیل از دعوت رضا پهلوی و سلطنت‌طلبان و مشروطه‌خواهان (اصطلاحی که در شرایط حاضر، شکل آراسته و فریبنده سلطنت‌طلبی است) منصرف شوند و "عطایشان را به لقایشان ببخشند." زیرا: اولاً دعوت از کسی که با دریافت سیگنال‌هایی از سیا و وزارت خارجه آمریکا، از هم اکنون خود را پادشاه ایران می‌پندارد، به میان جمعی که شعار و هدف اصلی‌شان "استقرار جمهوری سکولار دموکراتیک" در ایران است، نقض غرض است. ثانیاً سلطنت که مقام انتخابی و ادواری نیست، مادام‌العمر است و موروثی، از جمیع جهات با دموکراسی در تضاد و تباین می‌باشد. تئوریسین‌ها و مشاوران شاه خیالی نوپیدا، ادعا دارند که چون در دنیا کشورهایی هستند که هم رژیم‌شان دموکراسی است و هم شاه دارند، مثل هلند، دانمارک، سوئد و جز آن، در کشور ما نیز این کار میسر است. این حضرات با مفهوم "قیاس مع الفارق" آشنایی ندارند. معلوم نیست بر اساس چه اشتراکاتی چنین قیاسی را به عمل می‌آورند؟ آن کشورهایی که ایران را با آنها مقایسه می‌کنند، در کشورهایی سابقه ممتد دموکراسی دارند و کشور ما سابقه قرن‌ها دیکتاتوری! لذا پذیرش مجدد چنین رژیم‌ی یک اشتباه نابخشودنی تاریخی است. چراکه رضا پهلوی که خود را "فرا مسلکی، غیر سیاسی، غیرمسئول و مظهر وحدت ملی" و در یک کلام "مامانی" می‌نمایاند، ممکن است در زمینه اجتماعی مساعد کشور ما برای دیکتاتوری، ناگهان به یک دیکتاتور خونخوار مبدل شود.

اینک به توضیحاتی درباره اهداف استراتژیک مان می پردازیم:

۱- کلمه "جمهور" از لحاظ لغوی یعنی "عامه مردم"، و حکومت "جمهوری" یعنی حکومتی که در آن قدرت ناشی از اراده عامه مردم می باشد، نه هیچ مقام و منصب دیگر، اعم از شاه، ولی فقیه، رهبر، رئیس جمهور مادام العمر و غیره - و مظهر آن مجلس شورای ملی مرکب از نمایندگان واقعی مردم است. رئیس چنین حکومتی، که رئیس جمهور نامیده می شود، برای مدت محدودی - چهار یا پنج سال - به طور ادواری انتخاب می گردد. در رژیم جمهوری هیچ مقامی از انتخاب مستثنی نیست و حکومت جمهوری به موجب تعریف خود ایجاب می کند که تمامی حکومت گران به طور ادواری تابع انتخاب مجدد باشند. از اینرو در فرآیند احتمالی آینده برای انتخاب نوع رژیم، هیچ نظامی که دارای مقام یا مقاماتی غیر انتخابی، غیر ادواری، یا موروثی باشد، به عنوان گزینه مطرح نمی گردد، چرا که ناقص جمهوری و دموکراسی است.

۲- دموکراسی و دموکراتیک، یعنی "حکومت مردم، برای مردم، به دست مردم". دموکراسی به معنایی که معمولاً در ممالک غربی از آن استنباط می شود متضمن نظریه تفکیک قوا، آزادی انتخابات، حکومت قانون و آزادی نطق و بیان و قلم و غیره است. حال آنکه دموکراسی واقعی تنها آزادی های دموکراتیک نیست، بلکه در عین حال حقوق دموکراتیک را شامل می شود، که بدون تأمین و تضمین آن در جامعه، آزادی های فوق الذکر فقط به یک پرده فریب و یک نقاب تزویر مبدل می شود. درست است که در حکومت دموکراتیک قدرت عالی در دست مردم است، اما، توده مردم برای اینکه آماده بهره برداری از چنین حقی باشند، باید نخست از غم نان آزاد گردند. حقوق دموکراتیک برای دموکراسی جنبه مضمونی دارد. حقوقی مانند حق داشتن کار، حق استراحت، حق تحصیل، حق درمان، حق تأمین دوران پیری، حق تأمین دوران بارداری، حق زنان به برابری با مردان در همه عرصه ها، حقوق اقوام و ملیت ها در برقراری خودمختاری در وطن واحد و امثال آن، محتوای زندگی آزاد و انسانی هر شهروند است. و اگر این حقوق تأمین و تضمین نگردد، آدمیزاد از زندگی در خور نام و مقام تاریخی خود محروم است. به همین جهت است که ما می گوئیم، حقوق دموکراتیک برای دموکراسی اهمیت محتوایی و مضمونی دارد. چه سودی از آزادی، وقتی انسان بیکار است، نان شب ندارد، بیمار است، بی سواد است، در قید ستم قومی است، به عنوان زن و مادر دچار حرمان در خانواده و جامعه است، در سن سالخوردگی بی کس و کار است و محکوم به مرگ در تنهایی، گرسنگی و بیماری است.

۳- سکولاریزم و سکولار، یعنی جدایی دین و مذهب، یا در واقع جدایی هر نوعی ایدئولوژی، چه دینی چه سیاسی، از حکومت. چرا که در تمامی نظام های ایدئولوژیک، پیروان مرام و مسلک و دین و مذهبی که مورد قبول و حمایت همین حکومت و دولت می باشد بر دیگران رجحان و برتری دارند، از اینرو برای استقرار دموکراسی واقعی باید حوزه سیاست و دیانت از هم متمایز و مجزا شوند، و حکومت برابری حقوق صاحبان ادیان، مذاهب و آئین های مختلف را به رسمیت بشناسد، همه آنها را به عنوان شهروند محترم بشمارد و از هیچکدام شان جانبداری نکند. سکولاریزم با چنین دینی کوچک ترین تناقض و تعارضی ندارد. در نظام سکولار هر فرد دینداری حق دارد آزادانه به انجام فرایض دینی خود بپردازد، بی آنکه آزادی دیگران را سلب و یا محدود کند. دین، مذهب و یا ایدئولوژی سیاسی کسی نه مایه امتیاز اجتماعی اوست و نه سبب محرومیتش از حقوق اجتماعی. باید پذیرفت که "جایگاه اصلی دین، وجدان آدمیان است، نه سیاست، نه اقتصاد و نه مدیریت".

ضمناً هر شهروندی در داشتن و یا نداشتن دین و مذهب آزاد است و هیچ کس حق تحمیل عقاید خویش را به دیگری ندارد.

اینک سخنی چند با برخی از قشرها و گروه‌های اجتماعی مردم ایران داریم:

سروران گرامی روحانیت شیعه ایران!

اگر از نظر شما چهل سال حکومت جابرانه کسانی که خود را علما و رهبران شیعه می‌نامیدند و می‌نامند، موجب اعتلاء مقام، شهرت و جایگاه اجتماعی تشیع و روحانیتش شده و سبب افزایش پیروان و هوادارانش گردیده و نسل‌های نوخاسته را مذهبی‌تر و پایبندتر از نسل‌های پیشین به مراسم عبادی دین اسلام و مذهب شیعه به بار آورده، شما حق دارید در بقا و دوام حکومت "ولایت فقیه" پافشاری کنید؛ و اگر چنین نبوده - که نبوده - و شما بیلانی به شدت منفی در دست دارید، بهتر است سکوت و بی‌تفاوتی را کنار گذاشته و برای نجات کشورمان و حفظ الباقی حرمت و منزلت تشیع و روحانیتش دست به کار شوید.

توجه فرمائید که مهدی بازرگان، شخصیتی که اولین دولت پس از انقلاب را تشکیل داد و آیت‌الله امام خمینی کابینه او را "دولت امام زمان (ع)" نامید، سه چهار سال پس از انقلاب، چنین نوشت:

"... اثر سوئی را که قضات شرع و دادگاه‌های انقلاب، با زندان‌ها و پاسداران‌شان و با نمایشگری‌ها و درس‌های تلویزیونی، در افکار و اذهان مردم این مملکت ایجاد کرده‌اند، فقط خدا می‌داند چه اندازه است! بدتر از آن و دردناک‌تر از همه چیز بیزاری و بازگشت‌هایی است که در ایمان و علاقه مردم از مسلمانی و روحانیت و اسلام به بار آورده است! بسیاری مردان و زنان پیر و جوان که صاحب اعتقاد و عشق به خدا و پیرو قرآن و پیغمبر و امامان بوده‌اند، و حالا با عمل قضات شرع و دادگاه‌ها و با رفتار مأمورین تفتیش و تحمیل عقاید و احکام، از دین خدا برگشته‌اند، نماز و حجاب و دعا را کنار انداخته بد می‌گویند و اظهار می‌کنند که آنچه در کتاب و پای منبر از عدالت و رحمت و حقیقت شنیده بودیم دروغ بوده، اسلام واقعی چیزی است که می‌بینیم و محمد و علی هم مثل اینها بوده‌اند."

وی ادامه می‌دهد: "در نامه‌ای خصوصی به تاریخ ۶۲/۵/۱۰ برای امام نوشته بودم که با کمال تأسف امروز ما به جای "يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا" [مردم گروه گروه وارد دین خدا می‌شوند] شاهد "يَخْرُجُونَ مِنَ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا" [مردم گروه گروه از دین خدا خارج می‌شوند] هستیم."^(۱)

اصلاح طلبان عزیز اعم از زن و مرد و جناب سید محمد خاتمی پیشرو اصلاح طلبان!

ما آرزومند بودیم که بیست سال تلاش ناموفق‌تان شما را به درک و پذیرش این نکته رسانده باشد که نظام "ولایت فقیه" استبداد دینی بوده و به گفته علمای عالی‌مقام دین اسلام، بدترین و منفورترین نوع استبداد می‌باشد. در واقع مقدم‌ترین و اصلی‌ترین اصلاحی که در نظام جمهوری اسلامی باید به عمل آید زدودن اصول ۵ و ۱۱۰ و متفرعات آنها از قانون اساسی است. بدون انجام چنین عملی سرگرم و امیدوار کردن مردم با "اصلاحاتی" در داخل چهارچوب همین نظام، اغفال و فریب مردم است.

^۱ انقلاب ایران در دو حرکت، نوشته مهندس مهدی بازرگان، چاپ دوم ۱۳۶۳، صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱

عزیزان! ما به شما توصیه می‌کنیم با توجه به واقعیات موجود و انکارناپذیر باور کنید که این نظام اصلاح‌ناپذیر است و این امر را به هوادارانمان، به هر وسیله‌ای که صلاح می‌دانید، تفهیم کنید، تا اکثریت مردم ایران برای جایگزین کردن این نظام منغور با یک رژیم سکولار دموکراتیک متحد و آماده شوند.

خواهران و برادران اصلاح‌طلب! شیدان تبهکاری که در کسوت روحانی حکومت ایران را غصب کرده‌اند، نه دین دارند و نه وطن. دین در دست این جماعت ابزاری است برای فریفتن و گمراه کردن توده مردم. این جماعت بی-وطن‌اند و کشور ما را یک پایگاه می‌شمرند، نه بیشتر. تا از نیروی انسانی، منابع طبیعی و درآمد آن برای تبلیغ و پیشبرد نوعی اسلام طالبانی-داعشی در کشورهای مسلمان همسایه و در گوشه و کنار جهان سود جویند. دفاع از این جماعت و رژیم‌شان ننگ و عار است. به نظر ما شایسته و برازنده شما نیست که نقش "سوپاپ" را برای این رژیم ایفا کنید، به این بهانه که "تغییر نظام مشکلات و مشقّات کشور را خواهد افزود."^(۱)

این را هم گفته باشیم که ما از هر اصلاح واقعی، که ما را نیم‌گامی به هدف استراتژیک‌مان نزدیک‌تر کند هواداری می‌کنیم؛ در عین حال از هشدار مردم نیز غفلت نمی‌ورزیم که فریب اصلاحات صوری را نخورید و راه خود را به سوی هدف نهایی - تغییر رژیم - مصممانه دنبال نمایید.

خانم‌ها و آقایان محترم وابسته به چپ انقلابی!

از دیدگاه ما اگر شما در شرایط حاضر از اوتوپیا و رؤیابافی به زمین خاکی، از ایدئولوژی‌گرایی به راه‌حلّ‌جویی، از طبقه‌گرایی به انسان‌گرایی، از حزب‌سالاری به مردم‌سالاری، از سوسیالیسم‌گرایی به عدالت‌جویی، از غرب‌ستیزی به غرب‌شناسی، از سرمایه‌ستیزی به پیشرفت و رفاه‌طلبی، از دین‌ستیزی به تعامل و تساهل با تمام ادیان و مذاهب، روی آورید، با تجربیاتی که کسب کرده‌اید می‌توانید به مردم کشورمان در رهایی از استبداد و رسیدن به آزادی و دموکراسی به نحو شایسته‌ای یاری کنید.

در مورد مسائل قومی، اینک تمام احزاب، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و افرادی که مدافع حقوق اقوام و ملیت‌ها هستند باید دریابند که پیش از استقرار واقعی و استوار حاکمیت ملی ایران، مبتنی بر جمهوری سکولار دموکراتیک، پیش کشیدن مسائل و حقوق اقوام ایرانی، بی‌حاصل، تفرقه‌انگیز و به شدت زیان‌بخش بوده و بر باد دهنده جنبش‌های است. در این برهه از تاریخ کشورمان ضروری است که از طرح مسائل و شعارهای بی‌هنگام پرهیزیم، دست در دست هم دهیم تا بتوانیم استبداد دینی را سرنگون کرده در استقرار رژیم جمهوری سکولار دموکراتیک در وطن عزیزمان توفیق یابیم.

هموطنان نظامی و انتظامی، خانم‌ها و آقایانی که در کسوت نظامی یا سیویل وظیفه امنیتی به عهده دارید!

بی‌شبهه هیچ انسان شریفی از مصدوم و مجروح کردن و کشتن هم‌نوعان خویش که جز خواستن حقوق حقه خود "خطا و گناهی" ندارند، احساس لذت، افتخار، غرور و سربلندی نمی‌کند. کارگری که کار و وظیفه‌ای را که به او سپرده‌اند انجام داده، اما چند و چندین ماه است که مزد و حقوق خود را دریافت نکرده است، کارمندی که با افزایش سرسام‌آور بهای ضروری‌ترین نیازمندی‌های زندگی، ارزش واقعی حقوقش به یک سوّم و یک چهارم تقلیل یافته، روشنفکر و دانشجویی که فقط با گفتن و نوشتن آنچه در محیط کارش می‌گذرد و فشارهایی که دائماً به آنها وارد

^۱ از مصاحبه دکتر محمدرضا خاتمی با نشریه همشهری.

می‌شود، به بریدن زبان، شکستن قلم، محرومیت از کار و تحصیل و زندان و شکنجه تهدید می‌شود، کسانی که با داشتن مهارت‌های شغلی گوناگون بی‌کارند و در نتیجه فقر غذایی، بیماری و مرگ خود او و خانواده‌اش را تهدید می‌کند؛ در حالی که حاکمان به حیف و میل اموال عمومی و حاتم‌بخشی ثروت‌های ملی و دزدی و سوء استفاده با واحدهای میلیونی و میلیارد دلاری سرگرمند، و یا مال‌باختگانی که ذخیره یک عمر کار و تلاش‌شان را غارتگران و دزدان صاحب مقام و منصب ربوده و آنها را به خاک سیاه نشانده‌اند، و خانواده‌هایی که سرپرست خانواده و یا فرزندشان، اعم از دختر و پسر، ربوده شده و به اصطلاح به "فتوای" آخوندی بی‌سر و پا که در جمهوری اسلامی صاحب مقامی شده کشته شده و جسدش در بیابان‌های اطراف شهر پیدا شده است، حق دارند به خیابان‌ها بریزند و مانند همهٔ مظلومان و ستمدیدگان حق خود را مطالبه کنند و یا مجازات جنایتکاران را خواستار شوند و فریاد کنند:

نظر به اینکه	نظر به اینکه
با تفنگ و توپ	گرسنه خواهیم ماند
تهدید می‌کنید ما را	اگر زین بیش تحمل کنیم
تصمیم ما بر اینست	تا که باز غارت کنید ما را
که از زندگانی بد	_____
بیشتر از مرگ بترسیم	نظر به اینکه
_____	خانه‌های بسیار
نظر به اینکه	در هر کجا به پاست
تنها زبان توپ را آشنا هستید	ولی ما بامی بر سر نداریم
و به زبان دیگری تکلم نمی‌کنید	که در این خانه‌ها بخوابیم
ناچار خواهیم بود	_____
لوله‌های توپ را	
به طرف شما برگردانیم	

و با این حرکت شجاعانه و با استقبال از مرگ، جنایتکاران، غارتگران و مزدوران‌شان را لگدمال کنند و با دادن قربانی‌ها به حقوق حقهٔ خود دست یابند.

اینک ملت ایران از شما انتظار دارند که یک لحظه به خود آید و پیش وجدانتان داوری کنید و از خود پرسید: سرکوبی و کشتن ستمدیدگان و مظلومان و دفاع از جنایتکاران، شیادان و جبّاران در هر کسوتی چه مباهاتی، چه ثوابی دارد؟

به این اندرز ارزشمند امام علی بن ابیطالب (ع) گوش فرا دارید و عمل کنید: "یار و یاور ستمدیدگان باشید و دشمن ظالمان."

جوانان برومند و توانای ایرانی!

آینده کشورمان در دست شماست، تاریخ یکصد ساله اخیر کشورمان را با مراجعه به منابع معتبر به دقت مطالعه کنید، و حوادث چهل ساله کشورمان را با دقت بیشتری بررسی نمائید تا مسئولان واقعی مشکلات روز افزون این مملکت و مردم آن را به خوبی و به درستی بشناسید.

جوانان گرامی! در ورای همه گرایش‌های عقیدتی و مصالح گروهی، حزبی و قومی، همه ما می‌بایست زیر شعار نفی "جمهوری اسلامی ایران" که مبتلای بیماری علاج ناپذیر "ولایت فقیه" شده و کشور ما را به سوی نابودی می‌کشاند؛ و ایجاد ایرانی آزاد، آباد و سربلند، تحت حاکمیت یک "جمهوری سکولار دموکراتیک" متحد شویم و به پا خیزیم و برای اجرای این وظیفه خطیر، در داخل و خارج متناسب با زمان سازماندهی و برنامه‌ریزی کنیم.

اینک در شرایطی که رژیم حاکم دچار بحران داخلی و خارجی شده ما آرزومندیم که این دگرگونی و تغییر، بدون خونریزی و ویرانی در کشور ما صورت پذیرد. اگر چه از این امام‌زاده (جمهوری اسلامی ایران) انتظار چنین معجزاتی نمی‌رود. اما نظر به اینکه هرچه زمان می‌گذرد امواج نارضایتی‌ها و عصیان مردم خروشان‌تر می‌گردد و احتمال وقوع حوادث ناگواری پیش‌بینی می‌شود، لذا ما به عنوان یک وظیفه وجدانی و ملی راه‌گذار مسالمت‌آمیز را به حکومت جمهوری اسلامی ایران پیشنهاد می‌کنیم و برای مبارزان توسل به شیوه‌های مسالمت‌آمیز نافرمانی مدنی را در شرایط حاضر صلاح می‌دانیم، شیوه‌ای که "دختران خیابان انقلاب" آغازگر آن بودند، و به دوشیزه ویدا موحدی که اولین گام را در این راه برداشت و سایر دختران و بانوانی که این حرکت را تداوم بخشیدند، تحیات و دروهای خود را تقدیم می‌داریم. حال این مبارزه الزامی چه سرانجامی خواهد داشت و در کجا به ناچار شکل مبارزه تغییر خواهد یافت، بستگی به رفتار و واکنش سردمداران حکومت جمهوری اسلامی خواهد داشت.

شاید این بار کاوه زن باشد
تا که فریاد نسل من باشد
پرچمش روسری، رها در باد
مرگ ضحاک را کند فریاد!!

